

نظامی گنجوی

محمد امین رسول زاده

و

غلامرضا طباطبائی

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

رسول زاده، محمد امین، ۸۸۴ - ۱۹۵۴ م.

نظامی گنجوی

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۳۹۱.

۸۱۶ ص.

ISBN: 978-600-376-062-2

فیبای مختصر.

فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

الف. طباطبائی مجد، غلامرضا، ۱۳۲۸ -

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۴۷۵۱۸

نظامی گنجوی

بحقّد امین رسول زاده

و

غلامنا جابطایی مجد

چاپ اول: ۱۲۰۴، لیتوگرافی: اطلس چاپ

چاپ: طیف نگار، ش. رگ. ۷۰۰ نسخه

شابک: ۷۰۰۶۰-۳۷۶-۰۶۲-۲

حق چاپ محفوظ است.

* * *

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۳۷۷-۶۶۴۸۰، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.negahpub.com info@negahpub.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱۱	در باره‌ی نویسنده
۲۵	پیشگفتار
۲۷	۱- شرکای سه‌گانه‌ی فرهنگ شرق اسلامی
۳۰	۲- بزرگداشت‌های تاریخی
۳۵	۳- نقش آذربایجان در فرهنگ شرق اسلامی
۴۵	۴- ادبیات فارسی زیر سلطه‌ی حکومت ترک‌ها
۵۵	۵- آذربایجان در سده‌ی ۱۲
۶۵	۶- عرف و محتوا در شعر از نگاه ملیّت
۷۰	۷- نظامی شاعر آذربایجان
۷۳	۸- آفرینش نظامی
۷۷	۹- نظامی از یادرفته

فصل اول: کیست این شاعر؟ ۸۳

بخش اول: شرح حال ۸۵

بخش دوم: با حکمرانان آذربایجان ۱۰۸

بخش سوم: از نگاه خود ۱۲۸

بخش چهارم: جایگاهی در ادبیات جهانی ۱۳۹

الف: ادبیات شرق ۱۴۰

ب: ادبیات غرب ۱۶۰

فصل دوم: پنج گنج ۱۷۷

۱- مخزنای سرار ۱۸۱

۲- خسرو و شیرین ۱۹۸

۳- لیلی و مجنون ۲۱۹

۴- هفت پیکر ۲۳۲

۵- اسکندرنامه ۲۳۲

فصل سوم: نظامی از نظر موضوعات ۲۳۹

۱- با زبان فارسی ۲۵۳

۲- با زبان ترکی ۲۶۲

۳- قفقاز در کلام و نگاه شاعر ۲۷۳

۴- روس از دیدگاه نظامی ۲۹۱

۵- وزن از نگاه نظامی ۳۰۱

ماحصل ۳۲۰

فصل چهارم: هنر و اندیشه ۳۲۷

۱- ویژگی شعر ۳۲۹

۲- آبخشور شعر ۳۵۷

۳۶۳	۳- پیشرفته‌گی آفرینش‌ها
۳۷۲	۴- حیات و انسان
۳۸۳	۵- عشق در کلام و نگاه نظامی
۳۹۲	۶- نگاه مذهبی و اجتماعی نظامی
۴۱۵	۷- دولت از نگاه نظامی
۴۲۳	۸- اسکندر و معجزه‌اش
۴۳۱	سخن آخر
۴۳۷	توضیحات و حلیقات
۴۹۷	ضمائم
۴۹۸	۱- عصر نظامی و اصلاحات
۷۰۸	۲- نام و یاد نظامی در در دو مقدار
۷۲۸	۳- مقلدین و نظیره‌گویان خمسه
۷۵۱	۴- ساقی‌نامه‌ها
۷۷۱	۵- نظام احسن
۷۷۸	۶- نظامی و امام محمد غزالی
۷۸۳	۷- نظامی و فردوسی
۷۹۹	فهرست منابع

در باره‌ی نویسنده

اگر در تاریخ سیاسی دنیا قرن بیستم را قرن نامداران بدانیم، بدون شک محمدامین رسولزاده (۱۳۳۱-۱۲۶۰ ش. ۱۹۵۵-۱۸۸۴ م.) یکی از نام‌آوران و برجسته‌گان نامداران است. حتّاً به قول سید حسن تقی‌زاده شاید در مشرق زمین وی در نوع خود بی‌نظیر باشد. وسعت اطلاع، حجت قوی، بخونسردی فراوان، او را در میان کلیّهی احرار زمان خود مشخص نموده و انصاف و حقیقت‌جویی در انتقاد قضایا و جریانات و وجهی خاصی برای او فراهم نموده بود. هرگز یاوه نمی‌گفت، در سخن مبالغه نمی‌کرد و، شاید بتوان گفت در همه‌ی عمر خود یک کلمه دروغ برده‌ی او ننشسته بود. در حکمت لجاج و ستیزه نمی‌کرد و هر چه را دیگران می‌گفتند می‌سنجید و اگر پسندیده بود می‌پذیرفت و اگر به نظرش درست نمی‌آمد با منطق و استدلال به ردّ آن می‌پرداخت. در سراسر زندگی ثابت‌قدم بود و هرگز از جای خود در نمی‌رفت؛ چه زمانی که تقریباً سلطان بی‌تاج و تخت در حکومت باکو بود، چه وقتی که در استانبول در ماه با یک لیره زندگی می‌کرد از عقیده‌ی خود منحرف نشد. ایمان ثابت وی هر بیننده را به تعجب وامی‌داشت و منطق قوی او در بحث و مناظره رقیبی برای وی نمی‌گذاشت و، برخلاف اغلب مشرق‌زمینیان هیچ وقت مبالغه و دروغ و احساسات بی‌منطق به کار نمی‌برد. به نظر می‌رسد، عبدالحسین نوایی نخستین تاریخ‌پژوه ایرانی ست که با استفاده از

افادات سید حسن تقی‌زاده، هم‌مسلك و هم‌سنگر وی در روزهای آغازین مشروطه‌ی دوم و، هم‌منزل یک سال و نیمه‌ی وی در ترکیه، در صدد نگارش زندگی‌نامه‌ی مستقل محمدامین رسول‌زاده برآمده و آن را در مجله‌ی یادگار (۱۳۲۷ ش، سال ۵، ش ۱ و ۲) به چاپ رسانده است. وی سخن خود در خصوص محمدامین رسول‌زاده را این‌گونه شروع می‌کند:

یک تن دیگر از مسلمانان قفقازیه، که در تاریخ انقلاب ایران مؤثر و از عوامل بیداری و توجه ایرانیان به مظاهر مشروطیت و حریت به شمار می‌رود، محمدامین رسول‌زاده است. محمدامین از مردان فکور و خردمند شرق است، حتّی به قول آقای تقی‌زاده شاید در مشرق زمین وی در نوع خود بی‌نظیر باشد...

محمدامین، پسر حاج میرزا ملاعلی اکبر، یک روحانی شیعه، در یازده بهمن سال ۱۲۶۲ شمسی در روستای جوانان، نزدیک باکو به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی اش در مدارس روسی آن زمان قفقازیه صورت گرفت. از همان اوایل جوانی به خط سیاست و خدمت به ملت افتاد و تمایلات مسلک اجتماعی (سوسیالیسم) پیدا کرد. با این حس و حال بود که شروع به فعالیت میان کارگران نفت در باکو کرد و در موقع انقلاب سال ۱۹۰۴ میلادی در روسیه و باکو با استالین سوسیالیست معروف گرجی (که آن روزها با نام کوبا در صف انقلابیون بود و سال‌ها بعد حاکم بلامازاع روس شد) هم‌کار و هم‌قدم و هم‌دست شد.

عامل آشنایی رسول‌زاده و استالین با یکدیگر محمدعلی رسول‌زاده بود که هم‌گام با محمدامین عضو سازمان جوانان مسلمان بود. این سازمان به سال ۱۹۰۲ میلادی توسط رسول‌زاده بنیانگذاری شده و دانشجویان ترک‌زبان دانشگاه‌ها و دبیرستان‌های روسیه در آن عضویت داشتند. استالین در سال ۱۹۰۴ برای سازمان‌دهی کارگران باکو از طرف بلشویک‌ها مأموریت پیدا کرده بود. در این ایام بلشویک‌ها هم‌راه با منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی (S.R) هم‌زمان در قفقاز حضور داشتند. هر کدام از این تشکیلات تلاش داشتند سازمان همّت را با خود هم‌راه نمایند، لیکن آن سازمان، علی‌رغم شعارهای سوسیالیستی بیشتر رنگ ناسیونالیستی داشت؛ آشکار است

که هم‌سنخی بین این دو اگر نه غیر ممکن، که تا حدودی دشوار بود.

ملاقات رسول‌زاده و استالین در نزدیکی معادن نفت باکو در منزل یکی از کارگران روی داد. در همان نخستین دیدار استالین سعی کرد او را با بلشویک‌ها همراه کند، استدلال رسول‌زاده این بود که نظریات کمونیستی در بین ترک‌های قفقاز به دلیل طرز معیشت مردم و روحیه‌ی آن‌ها با اقبال مواجه نخواهد شد؛ در نتیجه تلاش استالین با ناکامی مواجه شد.

رسول‌زاده در یک خانواده‌ی متدین آخوندی بار آمده بود، ولی این تمایلات آزادی‌سبانی وی، که آن وقت‌ها افراطی تلقی می‌شد، او را از مردم متعصب شهر خود دور کرد. در همان اوقات جوانی، ابتدا در مطبوعات ملی باکو تحت سرپرستی نویسندگان ملی‌گرا، مانند احمد بیگ آقایف (آقا اوغلی سال‌های بعد) و علی بیگ حسین‌زاده، که نشریات «ممتی» مثل ارشاد و فیوضات و ترقی نشر می‌دادند کار کرد و به زودی خود روزنامه‌ار به اسم تکامل - که جنبه‌ی سوسیالیستی داشت - تأسیس نمود و به دنبال آن روزنامه‌ی یول‌اش را منتشر کرد.

رسول‌زاده در اوایل انقلاب مشروطیت ایران با آزادیخواهان ایرانی باکو هم‌دستی و همراهی کرد و در موقع استبداد صغیر ایران (۱۳۲۱ قمری) از طرف کمیته‌ی اجتماعیون عامیون مأمور نظارت و تفتیش در انقلاب کبیران شد و به آن ایالت گسیل گشت. کمیته‌ی اجتماعیون عامیون قفقازیه، یعنی حزب سوسیالیست موکرات باکو، در تاریخ مشروطیت ایران و، خدمات فکری و زحمات اعضای این کمیته در راه کمک به مشروطه‌خواهان ایران و مجاهدین تبریز هرگز در تاریخ ایران فراموش نخواهد شد. افکار سوسیالیستی، یعنی استعانت به ملل و مردم جهان برای حفظ آزادی و استقلال شخصی و مملکتی، آنان را واداشته بود که به هر نهضت انقلابی و ضداستبدادی کمک کنند بی‌آن که اختلاف زبانی و نژادی را در نظر بگیرند. در این میان مشروطه‌ی نوین‌یاد ایران از افکار خیرخواهانه سهم بیش‌تری برد و کمک‌های این کمیته توانست موجب قوام و حفظ مشروطیت و حریت گردد.

حضور محمد امین رسول‌زاده در گیلان سال ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م. است. وی پس از اقامت یک ماهه در این سرزمین، مدتی پیش از حرکت مجاهدان از گیلان به سوی قزوین

و تهران، دوباره به باکو برگشت. آن گاه اندکی پس از عبور سپاهیان روس از مرز جلفا و گذاشته شدن نقطه‌ای پایان سیاه به مقاومت مسلحانه‌ی مردمی تبریز به دست آن‌ها در اواخر سال ۱۹۰۹ میلادی / اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، خود را از همان مرز جلفا و مسیر گذر قشون روس به تبریز تحت اشغال می‌رساند و در طی اقامتی دو سه هفته‌ای در این شهر، گزارش‌های گویایی از احوال مردمی که یک سال آزار برای کسب آزادی و احیای حکومت قانون تا پای جان با تمامیت استبداد جنگیده و اینک گرفتار چنگال اشغالگران گستاخ و زورگو شده بودند، تهیه می‌کند. در یکی از همین گزارش‌هاست که در شهرداری عثمانی* با ستارخان دیدار می‌کند و مصاحبه‌ی خود با این مرد بزرگ را به باکو ارسال می‌دارد.

پس از این دیدار، در ارومیه می‌یابیم با گزارش‌های نابی که از این شهر به باکو می‌فرستاده. سرانجام به تبریز برمی‌گردد، آن گاه از طریق تبریز - احیاناً از طریق جلفا و باکو - ورشت، خودش را در اواخر رجب ۱۳۲۷ به تهران می‌رساند. در این تاریخ از فتح تهران به دست مجاهدان گیت دو هفته‌ای سپری شده بود. در تهران اهمیت شخص او به زودی آشکار می‌شود، به طوری که بسیاری از اعضای مهم حزب دموکرات می‌گردد و با قبول سردبیری روزنامه‌ی ایران نو** - که امتیازش را با ابوالضیاء آزادخواه معروف و افراطی بود - انتظار کلیه‌ی مشروطه‌خواهان را به خود جلب می‌کند. مقالات او در این روزنامه، که به حق طریقه‌ی جدید روزنامه‌نگاری و جدی‌روپایی را در ایران داخل و رایج می‌کرد، در باره‌ی آزادی و حملات‌اش به دستگاه استبداد، به دولت روس، که نفع‌اش در نگهداشتن دستگاه استبدادی بود، وی را دشمن سرسخت، کهنه‌پرستان و

* تمام اسناد و قرائین موثق حکایت از آن دارند که پناهنده شدن سردارخان و باقرخان در شهرداری عثمانی به اصرار انجمن و دستور شفاهی شهید ثقه‌الاسلام بوده است؛ چرا که «اگر سالدات‌ها به گرفتن ستارخان و باقرخان می‌رفتند، به جنگ می‌ایستادند و نتوان گفت روسیان می‌توانستند آنان را دستگیر نمایند، ولی چنان پیش‌آمدی بر آذربایجان پس‌گران می‌افتاد» - تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان، ص ۴۷. کما این که دو سال دیرتر، همین حادثه‌ی شوم اتفاق افتاد و شد آن چه نمی‌بایست می‌شد.

** رسول‌زاده مزده‌ی انتشار روزنامه‌ی ایران نو را به این صورت به روزنامه ترقی می‌فرستد: «روزنامه‌ای به نام ایران نو، در طی هفته‌ی آینده به انتشار خواهد آغازید. این روزنامه از نظر قطع و شکل و برنامه و محتوا نخستین روزنامه‌ای خواهد بود که به شیوه‌ی اروپایی در ایران منتشر خواهد گردید. خبرنگاران محک‌امین رسول‌زاده، در انتشار این روزنامه شرکت مستقیم خواهد داشت.»

مشتاقان تجدید رژیم گذشته معرفی می‌کند. حتّا در مزاج معتدل و محتاط اعتدالیون، یعنی آزادپنخواهان میانه‌رو صراحت و شهادت و افکار تندوی که کم و بیش به سوسیالیسم مایل بود، سازگار نمی‌آید؛ به خصوص که وی رساله‌ی عالمانه‌ی مفصلی در ردّ مرامنامه‌ی اعتدالیون، که خود را اجتماعیون اعتدالیون نیز می‌خواندند، می‌نویسد. همه‌ی این امور باعث اعتراض روس به دولت مشروطه می‌شود. پس از سقوط کابینه‌ی دموکرات حسن مستوفی‌الممالک و روی کار آمدن اعتدالیون، دولت روس از محمّدولی‌خان، پهلدار صدر اعظم وقت درخواست می‌کند رسول‌زاده را از تهران تبعید کند. گفته شده چون رسول‌زاده تبعه‌ی روس بود، سپهدار از آن دولت چنین تقاضایی کرده به در نتیجه رسول‌زاده نه تنها در زادگاه خود قفقازیه، در ایران نیز اقامت‌اش غیرممکن می‌شود و راهی استانبول می‌گردد.

رسول‌زاده در کم‌تر از دو سال اقامت در ایران، علاوه بر راه‌اندازی روزنامه‌ی ایران نو و نوشتن مقالات اجتماعی - سیاسی در آن، با نوشتن رسائلی چون تنقید فرقه‌ی اعتدالیون* و رسائل دیگری به زبان فارسی، تأثیر چشم‌گیری از جهت نشر و ترویج اندیشه‌های اجتماعی ترقی‌خواهانه و ارتقاء سطح مبارزات و مباحثات حزبی و سیاسی در جامعه‌ای ایران بر جای گذاشت. وی در زمان سرگیری ایران نو، همراه با مقالات خویش، ترجمه‌ی برخی از مقالات آقایف (آقاوا، ارسال‌های بعد) را که در مطبوعات ترکیه به چاپ می‌رسید، در این روزنامه منتشر می‌کرد. این همان آقاواغلوست که در مقام مشاور نوری پاشا رودر روی رسول‌زاده، لیدر حزب مساوات و برابری در شورای دولت جمهوری آذربایجان، قرار گرفت. گفته شده، همزمان با انتشار ایران نو در تهران، روزنامه‌ی نو بهار و تازه بهار نیز توسط ملک‌الشعراء بهار در مشهد، یکی از ارگان‌های حزب دموکرات شعبه‌ی مشهد منتشر می‌شد.

مدت اقامت رسول‌زاده در ترکیه یک سال و نیم به طول می‌انجامد. به گزارش سید حسن تقی‌زاده - که در آن تاریخ با رسول‌زاده در ترکیه هم‌منزل بود - «ابتدا مثل یک ایرانی در استانبول زندگی می‌کرد. کلاه ایرانی به سر می‌گذاشت و با ایرانیان معاشر بود.»

* به تصریح رحیم رئیس‌نیا، ترجمه‌ی رساله‌ی تنقید فرقه‌ی اعتدالیون توسط شادروان محمّدعلی مصدق، سال‌ها پیش انجام گرفته ولی تا امروز به چاپ نرسیده است.

روزگار سختی از سر گذرانده بود رسول زاده در این مدت یک سال و نیمه، و چه بسا که در ماه با یک لیره زندگی خود را به سر می برده است ولی از کسی اعانتی نمی جست و از هیچ کسی کمکی نمی خواست، تا این که ترکان عثمانی اندک اندک به ارزش شخصی وی پی می برند و او را نیز به جریان های ملت پرستی افراطی ترک می کشانند.

در این زمان در استانبول مباحثات زیادی در مورد نحوه ی عمل پان تورکیسم جریان داشت. دو تن از برجسته ترین عناصر رهبری فکری در استانبول، علی حسین زاده و ضیاء کوک آلپ، با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می کنند. حسین زاده بر شعار ترک گرایی و اسلام گرایی و نجد دگرایی تأکید می کند، لیکن کوک آلپ دفاع از زبان واحد ترکی را سرلوحه ی کار خود قرار می دهد؛ از نظر او ترکی آذری و استانبولی باید شکل واحدی پیدا کند. آراء پان تورکیستی ضیاء کوک آلپ بیشترین تأثیر را بر رسول زاده باقی می گذارد. او خود به طبع، به شرح می گوید که آراء مندرج در نشریه ی تورک یوردو (= سرزمین ترک) تأثیر مهمی در وی گذاشته است. هم زمان بحث زبان در مطبوعات با کوداغ بود؛ رسول زاده که بنا بر اقامت در استانبول به با کورفته بود آراء ضیاء کوک آلپ را در نشریه ی آچیق سوز یعنی سخن صریح، به نگارش آورد. آچیق سوز برای تبلیغ پان تورکیسم تأسیس شده بود و شعار آن همان نیزه هایی بود که اجاق ترکان و البته بیشتر از همه کوک آلپ، بر زبان می رانند.

اندیشه های ضیاء کوک آلپ بعدها در دوره ی جمهوری مساوات به مورد اجرا گذارده شد. این اندیشه ها به جز تأکید زاید الوصف آن بر اتحاد زبان ترک ها همان شعار حسین زاده بود. شخص کوک آلپ گفته بود: «از ملت، ترک؛ از است اسلام؛ و از تمدن، غرب» می باشد. این شعار اساس و پایه ی حزب مساوات بود و بر همان اساس پرچم جمهوری موسوم به آذربایجان از سه رنگ تشکیل شد که رنگ آبی آن نشان ترک بودن و سبز نشانه ی مسلمان بودن تلقی می شد. پرچم امروز جمهوری آذربایجان هم همان پرچم حزب مساوات رسول زاده است. رسول زاده معتقد بود عامل همبسته گی انسان ها با یکدیگر دو چیز است: یکی زبان و دیگری دین. از نظر او عامل زبان پایدارتر از دین است زیرا زبان در کوتاه مدت تغییر نمی کند، حال آن که امکان تغییر دین همیشه وجود

دارد!*

در این روزگار است که به دنبال اعلام عفو عمومی به مناسبت سیصدمین سال بنیان‌گذاری سلطنت رومانف‌ها، به باکو برمی‌گردد (۱۹۱۳ میلادی) و در حزب «مسلمان دموکراتیک مساوات» که در سال ۱۹۱۱ به دست اندرکاری تنی چند از هم‌تنی‌های ملی‌گرا تشکیل یافته بود، به فعالیت می‌پردازد و در روزنامه‌هایی مثل اقبال، آچیق‌سوز، یشی اقبال، آذربایجان و... که به آن حزب ملی‌گرا وابسته بودند، نویسندگی و سردبیری را به عهده می‌گیرد و رساله‌هایی در زمینه‌ی مسائل ملی به چاپ می‌رساند و شعار «ترک شمشک، اسلام لاشماق، و معاصر لشمک» (= ترک شدن، مسلمان شدن و معاصر شدن) را پیش می‌برد.

پس از جنگ جهانی اول و ظهور انقلاب اکبر، جبهه‌ی روسیه در قفقازیه نیز مانند سایر جبهه‌های جنگی آن ولت را هم می‌شکند، همچنان که آلمان‌ها در مقابل قشون بی‌سروسامان و متلاشی شده‌ی روس‌ها پیش‌روی تندی تا پتروگراد می‌کنند، ترک‌ها نیز قسمتی از قفقازیه را به تصرف خود درمی‌آورند. پیش از آمدن ترک‌ها به قفقازیه، نهضت آزادی‌بخش انقلاب اکبر که حکومت ملت‌ها را براساس خواست خود مردم قرار داده بود، موجب می‌شود که در قفقازیه نیز دولت «فدراتیو» به وجود آید و پایتخت آن شهر تفلیس می‌شود. ولی به زودی با ورود نیروی ترک این نقشه عوض می‌گردد، زیرا ترک‌ها سه ناحیه از قفقاز را از یکدیگر مجزا می‌کنند و در آن جاسه دولت تشکیل می‌دهند به این شرح: دولت ارمنستان به پایتختی ایروان، دولت گرجستان که مرکز آن تفلیس بود، و دولت آذربایجان به پایتختی باکو.

باید گفت قبل از این ماجرا، کلمه‌ی آذربایجان هرگز بر ناحیه‌ی مسلمان‌نشین قفقازیه اطلاق نمی‌شد بلکه سکنه‌ی آن جا را در مقابل «گرجی» و «ارمنی» مسلمان می‌نامیدند. انتخاب این کلمه و اطلاق آن بر این منطقه (ناحیه‌ی ساحل غربی دریای خزر) که قدما آن را آران و عرب آن را آران می‌نامیدند، مولود فکر خلیل پاشا سردار عثمانی بود که از

این انتخاب مقاصدی سیاسی داشت*، محمدامین رسولزاده در دولت جدیدالتأسیس «آذربایجان» ریاست فرقه‌ی مساوات را عهده‌دار می‌شود و به ریاست مجلس آذربایجان نایل می‌گردد، و در حقیقت کلیه‌ی امور تحت نظر وی قرار می‌گیرد. محمدامین رسولزاده، که در این زمان ۳۴ ساله است، نخستین رئیس‌جمهور نخستین جمهوری اعلان شده در جهان اسلام به شمار می‌رود. در همین دوران و در نخستین جلسه‌ی مجلس جمهوری آذربایجان (دسامبر ۱۹۱۸) است که شعار «بیر کره یوکسلن بایراق، بیر دها ائتمز» (= پرچمی که یک بار به اهتزاز درآمد، دیگر فرو نمی‌آید) را سر می‌دهد. که سال‌ها بعد، پس از فروپاشی شوروی، همین شعار ملی بر سر زبان‌ها می‌افتد، عکس اثر را اغلب ادارات دولتی جای عکس لنین را می‌گیرد و، پرتراش بر اسکناس‌ها نقش می‌بندد و دشمنان کو به نام‌اش نامور می‌گردد.

شکسته شدن خط دنیای روس‌ها در قفقازیه برای انگلیسی‌ها ضربه‌ی سخت و جبران‌ناپذیری بود؛ چه، استراتژی آنان ترک‌ها و متحد آنان یعنی آلمان به منابع نفت قفقازیه و راه یافتن ایشان به خاورمیانه رای سیاست انگلستان بسیار خطرناک بود، به همین جهت دولت انگلیس مصمم می‌شد. شش‌گانه را که در جبهه‌ی قفقازیه به وجود آمده بود با سربازان خود پر کند و رشته‌ی تسبیخته‌ی دفاعی آن ناحیه را دوباره به یکدیگر بپیوندد. به همین خاطر عده‌ای قشون به سرکردگی ژنرال دنسترویل به آن‌جا می‌فرستد تا در مقابل ترک‌ها سدی باشند. انگلیس‌ها بر طبق سیاست خود که همیشه نسبت به مطیع نشدگان خویش ابراز احترام و ادب می‌کنند، نسبت به مسلمانان دولت باکو کمال خوش‌رویی نشان می‌دهند و با سیاست آرام خود در این ناحیه به جلب قلوب مردم می‌پردازند، به طوری که مسلمانان این منطقه در بن‌بست قرار می‌گیرند. از طرفی رفتار

* سال‌ها باور ایرانیان، به ویژه ایرانیان آذری زبان، این بود که لفظ «آذربایجان» به این منطقه را، محمدامین رسولزاده داده است؛ کما این که به نامه‌ای از رسولزاده خطاب به سیدحسن تقی‌زاده استناد می‌کردند که رسولزاده در آن، مراتب ندامت خویش از این اقدام را به قلم آورده و اذعان داشته بود که غرض اصلی‌اش از این اقدام، تنها جلب حمایت تهران از حکومت نوپایش بود در مقابل تهاجم روس‌های تحت نفوذ لنین. ولی در سال‌های اخیر پرفسور عنایت‌الله رضا، طی مصاحبه‌ای، تصریح بر این داشته که اطلاق آذربایجان به منطقه‌ی آران مربوط به پیش از حزب مساوات است، یعنی در کنگره‌ای که ترک‌های جوان در گنجه تشکیل داده بودند، برای نخستین بار نام جمهوری آذربایجان را بر این منطقه، که جمهوری قفقاز نام داشت، اطلاق کردند.

نرم و آرام انگلیسی‌ها آنان را فریفته می‌کند و از طرفی دیگر رابطه‌ی قومی و نژادی و مذهبی آنان را به الحاق به دولت عثمانی و پشتیبانی سیاست آنان، که دشمن جانی انگلیس‌ها بودند، وامی‌دارد. بلشویک‌ها نمی‌توانستند قفقازیه را به اصطلاح خود در معرض حمله‌ی کشورهای سرمایه‌داری ببینند. از این رو نیروی نظامی به آن جا می‌فرستند و آن سرزمین را به تصرف خود درمی‌آورند و به عمر دولت مستعجل و جدیدالتأسیس آذربایجان و فرقه‌ی مساوات، که تنها ۲۳ ماه از عمر آن می‌گذشت و خیالاتی با در سر داشت و می‌خواست روزی آذربایجان ایران را نیز به عنوان این که دنباله‌ی آذربایجان قفقازیه است به خاک خود ملحق کند، خاتمه می‌دهند (۲۸ آوریل ۱۹۲۰).

پس از استیلای فجّار روس‌ها بر باکو، سران دولت تازه تشکیل یافته هر یک به گوشه‌ای فرار می‌کنند، مدّعیان سیر و مقتول می‌گردند. رسول‌زاده بیش از هر کسی در معرض خطر بود. به همراه رفیق خود کاظم‌زاده به روستای لاهیج، که امروز با اتومبیل حدود پنج ساعت از باکو فاصله دارد، پناه می‌دهی شود. بلشویک‌ها در جست و جوی وی هستند، ولی او مدّت‌ها از چشم آن‌ها می‌خواند خود را مخفی نگه دارد. تا این که روزی کاظم‌زاده، رفیق همراه وی، نامه‌ای به باکو می‌فرستد. این نامه توسط مأمورین دولتی مورد بررسی قرار می‌گیرد و مدرکی می‌شود که حاکم آماریبی اقامتگاه رسول‌زاده را برملا بکند. بلشویک‌ها بلافاصله خود را به لاهیج می‌رسانند و همه‌ی خانه‌ها را جست و جوی می‌کنند، اما از یافتن گم شده‌ی خود مأیوس می‌شوند. سائین محلّ با عشق و علاقه خود نسبت به رسول‌زاده، او را خانه به خانه از دید دشمن حفظ می‌کند. بعد از این حادثه، رسول‌زاده با درک این موضوع که دیگر ماندن در آن روستا صلاح نیست، تصمیم می‌گیرد خود را به روستایی دیگر برساند. در راه توسط مأمورین دولتی وابسته به بلشویک‌ها مورد بازرسی قرار می‌گیرد. وضع و حالت دستان‌اش کنجکاوای سربازان را برمی‌انگیزد؛ چون در مقایسه با سایر روستاییان دست‌های وی مانند دست‌های اشراف و اعیان بود. بنابراین مأمورین او را بازداشت می‌کنند و به باکو می‌فرستند.

در باکو جلسات متعدّد مورد استنطاق و بازجویی قرار می‌گیرد. البته جرم وی یعنی عدم اطاعت از مسلک کمونیسم و سر فرود نیاوردن در مقابل بساط کشتن و اختناق فکر

و مقاومت با عناصر بلشویکی، واضح بود و حاجت به استنطاق نداشت؛ چرا که تمام مردم رسول‌زاده را می‌شناختند و طرز فکر او را می‌دانستند. ولی روس‌ها قصدشان از گریه رقصانی‌ها این بود که مخفیگاه سایر زعمای فرقه‌ی مساوات را بدانند، ولی رسول‌زاده کسی نبود که در مقابل زجر و شکنجه و این جور ادا و اطوارها کم بیاورد و دست از آرمان خود بردارد. بالاخره در یکی از این جلسات بازپرسی، رسول‌زاده حس می‌کند این بار قاضی تنها نیست، بلکه مردی نسبتاً بلند قد پوشیده در یاپونچی (پوششی بسند که مردم روسیه و قفقازیه برای احتراز از سرما آن را از روی تمام لباس‌ها می‌پوشیدند) در حقیقت پوستینی بود از پشم گوسفند) نزد او ایستاده است، ولی تاریکی خانه از آن بود که رسول‌زاده تشخیص بدهد که ناظر استنطاق او کیست. پس از چند لحظه‌ای مرد پوستین پوش اشاره به قاضی می‌کند که آن دو را تنها بگذارد. قاضی بیرون می‌رود. آن وقت خود نزد رسول‌زاده می‌رود و می‌گوید: «مرا می‌شناسی؟» رسول‌زاده ابتدا ملتفت نمی‌شود، اما وقتی که مرد مجهول روی خود را باز می‌کند، معلوم می‌شود وی منشی کل حزب کمونیست روسیه یا بهتر بگوییم شخص استالین بوده؛ مرد فولادین، همان مردی که سراسر حمایت پنهان روسیه و جمعیتی نزدیک به دویست میلیون در حیطه‌ی اقتدار او است. محمدآمین رسول‌زاده، رفیق روزهایی که در کنار هم انقلاب باکو را راه می‌انداختند*، می‌گوید: «در مسکو تازه وارد باکو شده‌ام و گرفتاری تو را شنیدم. خواستم تو را ببینم و آزادت بکنم. اما این علاوه بر این رهنمودها، می‌گوید «بعضی از کمونیست‌های آذربایجان قصد کشتن تو را دارند، برخی دیگر هم می‌خواهند تو را تا آخر عمرت به زندان ببندازند، اجازه بده نجات دهی». بعد، دست روی شانه‌ی دوست انقلابی دوران جوانی خود می‌گذارد و با لبخندی حاکی از رضایت و خرسندی: «حالا تو آزادی، هر کجا که بخواهی می‌توانی بروی. می‌توانی به خانه‌ی

* گفته‌اند استالین در سال ۱۲۸۴ ش. در محل بالاحقی در معادن نفت، کارگران را به اعتصاب تحریک می‌کرده است. صاحبان معادن نفت برای از بین بردن وی تصمیم می‌گیرند او را به چاه نفت ببندازند. اما توطئه را محمدآمین رسول‌زاده در نطفه خفه می‌کند و مانع از اجرا شدن توطئه می‌شود، در نتیجه استالین را از مرگی حتمی نجات می‌دهد. رسول‌زاده به جز این، در فرار مخفیانه‌ی استالین از زندان «بابل» نیز نقش اساسی داشته است و بار سوم هنگامی که پلیس تزاری استالین را تحت پیگرد قرار داده بود، وی به حالت گریز به نوحانی، زادگاه رسول‌زاده، وارد شده بود، این بار هم رسول‌زاده جان استالین را نجات می‌دهد و حتا او را در زیر منبر مسجدی که پدرش امامت جماعت آن جا را بر عهده داشت، مخفی می‌کند.

خودت بروی، یا به یک کشور خارجی بروی یا به مسکو بیایی. ولی صلاح تو را در این می‌بینم که با من به مسکو بیایی.»

فردای آن روز محمدامین رسول‌زاده به مصاحبت استالین در اتاق مخصوص قطاری که به مسکو می‌رفت، عازم می‌شود. البته سال‌ها بعد، محمدامین رسول‌زاده در خاطرات انقلابی با استالین، نقش حیدرخان عمو او غلی را که آن روزها نفوذ خاصی در دولت نوپای آذربایجان شوروی داشت، در رهایی خود از اعدام را متذکر می‌شود و می‌نویسد:

وقتی پس از دستگیری در باکو زندانی بودم، در صفحه‌ی اول روزنامه‌ی کمونیست که «خاف» نامی بود که از خانه برای من فرستاده بودند، اطلاعیه‌ای رسمی [ای] را که امضای نریمان نریمانوف را در پای خود داشت، خواندم. مضمون آن از این قرار بود: «به منظور خصوصاً شستن محمدامین رسول‌زاده از هر گونه قضا و بلایی در ولایت، حکومت شوروی تصمیم گرفت که او را به پایتخت انتقال دهد. اینک او در این جا در امنیت به سر می‌برد. توصیه می‌گردد که اهالی در این خصوص مطمئن باشند و دستخوش هیجان نشوند...» به‌ها اطلاع یافتم که حیدرخان عمو او غلی، که روزگاری در جنبش مشروطیت ایران مهم‌نماییت داشتیم، در این خصوص تأثیری عمده داشته است... به پاس روابط دوستانه‌ی که در جریان اشتراک در انقلاب مشروطیت ایران پیدا کرده بودیم، بی‌درنگ دست به تألیف به تمام عناصر متنفذ آذربایجان شوروی و در رأس آن‌ها دکتر نریمانوف مرا به کرد. می‌گویند که نباید یک مو از سر محمدامین کم شود.*

در مسکو، محمدامین رسول‌زاده همراه دوست خود کاظم‌زاده، ضمن گذراندن زندگی نسبتاً محقر، بیکار نمی‌نشیند، زبان آلمانی را فرا می‌گیرند. پس از دو سال اقامت در مسکو و اشتغال به تدریس زبان فارسی و کارهای تحقیقاتی مثل نوشتن مقاله‌ای در باره‌ی جنبش مزدک، در تابستان ۱۹۳۳ برای گذراندن تعطیلات تابستانی به پترزبورگ (لنین‌گراد سال‌های بعد) می‌روند و به زودی از آن جا به فنلاند و از آن جا به آلمان و سپس

* Bir türk milliyetçisinin istalinla hatıratları, Dünya, mayıs, s.No. 26-7, mayıs 1954

استانبول می‌روند.

نحوه‌ی فرار رسول‌زاده از مسکو به فنلاند بدین صورت بوده است که رحیم وکیل اوف نماینده‌ی سابق پارلمان و فرمانده تشکیلات نظامی باکو و دکتر داداش حسن‌زاده، از سوی حزب مساوات، با مقداری پول به مسکو فرستاده می‌شوند. آن دو موفق می‌گردند با رسول‌زاده تماس حاصل کنند و به او پیشنهاد نمایند به بهانه‌ی تحقیقات علمی به لنینگراد بروند و در آن جا موسی جاراالله‌بیگی اوف، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی فرهنگی تاتار را ملاقات کند. بیگی اوف قرار بود از طریق خلیج فین به سیلوی قایق رسول‌زاده را به هلسینکی فراری دهد. در همین دوران است که جمعیت تحت عنوان «پرومته» با تلاش رسول‌زاده و دولت لهستان سازمان‌دهی می‌شود که احزاب مخفی در این جمعیت نمایندگی داشتند که عمده‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، مساوات‌آذربایجان، فرقه‌ی ملی تاتارهای کریمه، اتحاد ملی ترکستان و گورهای از شمال قفقاز. ارامنه از حضور در این تشکیلات خودداری می‌کنند.

به استانبول که می‌رسد دوباره شروع به فعالیت می‌کند و روزنامه‌ی قافقاسیا را دایر می‌کند و در نخستین شماره‌ی آن، نامه‌ی سرگشاده‌ای خطاب به استالین می‌نویسد. وی در این نامه پس از تشکر از احساسات دوستی و خصوصیت شخص استالین در نجات یک دوست جوان، درباره‌ی روش حزب کمونیست و طرز رفتار مأمورین آن با مردم و کسانی که انتقاداتی بر دستگاه جدید داشتند، به رشته‌ی تحریر می‌آورد.

در این مقاله رسول‌زاده با منطقی قوی، از تحدید آزادی فکر و احقاق افکار سیاسی در روسیه سخت انتقاد می‌کند. انتشار این مقاله نیز مانند دیگر مقالات وی تأثیر شگرفی در افکار عمومی منطقه می‌گذارد و بار دیگر شهرت سیاسی رسول‌زاده ورد زبان‌ها می‌گردد. مدت اقامت رسول‌زاده در ترکیه زیاد دوام نمی‌آورد. به زودی روزنامه‌اش تعطیل می‌گردد. گفته شده چون ترک‌ها در آن زمان، یعنی زمان روی کار آمدن مصطفی کمال (آتاتورک) خود را به روس‌ها نزدیک کرده بودند، برای جلب موافقت نظر روس‌ها رسول‌زاده را از استانبول تبعید می‌کنند (۱۹۳۱ م.). این دوران همان روزگاری است که زکی ولیدی طوغان، یکی از بزرگ‌ترین علمای ترک نژاد، نیز تبعید می‌شود.

این بار رسول‌زاده خود را به لهستان می‌رساند. در ورشو پایتخت لهستان با ژوزف پیلسودسکی، رئیس حکومت لهستان ملاقات می‌کند و مدتی به عنوان مشاور دولتی با آنان همکاری می‌کند (از سال ۱۳۱۷-۱۳۱۹ شمسی). در این کشور با دختر (یا خواهر) ژوزف ازدواج می‌کند. به زودی جنگ جهانی دوم شروع می‌شود، لهستان به اشغال آلمان درمی‌آید، و رسول‌زاده مجبور می‌شود دوباره به ترکیه برود (۱۹۴۷ م). بنا به تصریح نوه‌اش*، ریس رسول‌زاده، پس از سپری شدن مدتی کوتاه از اقامت‌اش در ترکیه، اتفاقاً ملاقاتی با هیتلر پیش می‌آید. هیتلر در جست و جوی افرادی بود که در منطقه‌ی مارا، قفقاز نمایندگی او را به عهده بگیرند. شخص مناسبی را از بین گرجی‌ها و ارمنی‌ها نمی‌یابد. اما شنیده بود که رسول‌زاده فردی بسیار فرهیخته و تحصیل کرده است. ترتیب ملاقات با هیتلر را ترک می‌بیند. زمانی که رسول‌زاده هیتلر را ملاقات می‌کند، دوباره همکاری با دولت آلمان که در آن زمان آذربایجان محسوب می‌شود، رد می‌کند. او هنوز در آرزوی روزی بود که آذربایجان مستقل و آزاد باشد. بعد از آن، زمانی که هیتلر مشغول سازمان‌دهی ارتش خود بود از رسول‌زاده می‌خواهد برای آن‌ها سخنرانی کند. رسول‌زاده اظهار می‌دارد تنها با دشمنان تمامیت و استقلال آذربایجان بجنگید، و دست به کشتار افراد دیگری نزنید. به دنبال این سخنرانی، سرب‌الاجل ۲۴ ساعته برایش تعیین می‌کنند تا خاک آلمان را ترک کند. این بار خود را به رومانی می‌رساند، سرانجام از آن جا دوباره به استانبول می‌رود. در مدت اقامت خود در رومانی دست که دست به تدوین و تألیف این اثر گرانسنگ می‌زند که در دستان شماست. آخرین دنباله و اقامت وی در ترکیه تا ششم مارس ۱۹۵۵ میلادی است، در این تاریخ رخ در نقاب خاک می‌کشد تا پیکر پاک‌اش را در قبرستان عصری آنکارا به خاک بسپارند.

غلامرضا طباطبایی مجد

پنجم شهریور ۱۳۹۲ / تبریز

پیشگفتار

نظامی اچم و این منظومه خوانی
حضرش در سخن یابی عیانی
نهان کی مانده از تو جلوه سازی
که در هر بیت گوشت و پوست و رازی
پس از صد سال اگر پرسشی «کجا؟»
ز هر بیتی ندا خیزد که «اوا»
(خسرو شیرین)

ندای «ها، او» با زبان شاعری نغز گفتار پُر مایه و خوش آهنگ، با دل و جانی سرشار از تصاویر خیال‌انگیز و رازناک، هنوز هم از پس هشتصد سال و اندی دوری و مهجوری به گوش می‌رسد؛ ندای شاعری که در دل دریایی از عاطفه و ایمان داشت و در سر کوهی از آتش اندیشه، ندای شاعری با سخن فاخر و در عین حال ساده‌ی خود که تلفیقی است از شعر و ذوق و تخیل آمیخته با آموزه‌های انسان‌ساز دین و آئین و حکمت و اخلاق و تربیت. ندای شاعری که شور و حالی در عرفان اسلامی و ادبیات غنایی ایران و جهان برپا کرد که کمتر کسی از شاعران متقدم و متأخر به مرتبه‌اش رسیده است. ندای شاعری از

گنجه^(۱)، شاعری نام آشنا از سرزمین های شرق اسلامی: نظامی گنجوی.

سرزمین های شرق اسلامی مورد نظر، قسمتی از محدوده ی جغرافیایی وسیعی است که آذربایجان با در آغوش کشیدن گنجه، زادگاه نظامی، همراه سرزمین های شرق نزدیک و آسیای مرکزی جزو آن به شمار می آید. این اراضی دل نشین در دوره های خونبار تاریخ، اوضاع سیاسی ویژه ای از سرگذرانیده و طعم تلخ و - گاه اندکی - شیرین حوادث را همواره به کام خود داشته است. این سرزمین، گاه صحنه ی درگیری ایران و توران بوده، گاه محلّ قتل و نبرد عرب و عجم؛ دوران منازعه ها و مناظره های فرقه ای و سپس سوختن ها و کشتن ها و غارت کردن ها، دوران رخت بر بستن خرد و علم و فرهنگ دوره ی سامانیان و رساندن دوران تعصبات خشک با جانبداری از قشریگری و ستیز با خردورزی و دشمنی با هیئت پژوهی در سیمای سلسله ی غزنویان بعد سلجوقیان. بر اثر همین تصادف و تصادم های نومی و فرهنگی و مذهبی است که مدنیت جدیدی در منطقه به منصّه ی ظهور رسیده است: مدنیت شرق اسلامی.